

جلال و زوال جمشید

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، داستان پادشاهی جمشید را با دقت و مهارت سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این داستان حکایتی است از سرفرازی یک جهان‌شاه که با ایجاد صنایع و حرفه‌های گوناگون راهگشای رشد جامعه و توسعه اقتصاد برای رفاه مردم شد. ولی افسوس از نشیب دهشتناک او که با غره شدن از انهمه پیشرفت و آبادانی موجب نابودی خود و تسلط بیگانه بر ایران زمین گردید

داستان از آنجا آغاز می‌شود که جمشید با جانشینی تهمورث تاج پادشاهی را بسر می‌نهد. او با داشتن فره ایزدی، ادعای شاهنشاهی و موبدی کرده و راستی و روشنی را نوید می‌دهد

بر آمد بر آن تخت فرخ پدر
به رسم کیان بر سرش تاج زر

منم گفت با فره ایزدی
همم شهریار و هم موبدی

بدان را ز بد دست کوته کنم
روان را سوی روشنی ره کنم

جمشید سیصد سال اول پادشاهی اش را به شش دوره پنجاه ساله تقسیم می‌کند. در دوره اول، جمشید با دانش اهنگری که در زمان پدرش رونق یافته بود به ساخت سلاح جنگی می‌پردازد

به فر کی نرم کرد اهن
چو خود و زره کرد و چون جوشنا

در دومین پنجاه سال، جمشید نحوی بافت و دوخت پوشاک از کتان، پشم و ابریشم برای تهیه لباس را به مردم می‌آموزد

چو شد بافته شستن و دوختن
گرفتند از او یکسر آموختن

او در سومین دوره، اصل تقسیم‌کار و تخصص را در جامعه اجرا می‌کند. بر طبق این اصل، مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند که شامل موبدان و روحانیان، سپاهیان و جنگاوران، کشاورزان و دهقانان، و پیشه‌وران، و صنعتکاران می‌باشند

جدا کردشان از میان گروه
پرستنده را جایگه کرد کوه

کجا شیرمردان جنگاورند
فروزنده لشکر و کشورند

بکارند و ورزند و خود بدروند
به گاه خورش سرزنش نشنوند

کجا کارشان همگنان پیشه بود
روانشان همیشه پر اندیشه بود

جمشید در پنجاه سال چهارم با استفاده از دانش معماری از خشت، گل، سنگ، و گچ به شهرسازی می پردازد که شامل بنای خانه، گرمابه، کاخ، و جاده می گردد

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
به خشت از برش هندسی کار کرد

در پنجمین دوره، مردم با استفاده از گیاهان معطر به خوشبو کردن خود و منازلشان می پردازند و سنگ ها و فلزات پر بها را جهت تزئین خود بکار می برند

چو بان و چو کافور و چون مشک ناب
چو عود چو عنبر چو روشن گلاب

بدست امدش چند گونه گهر
چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر

با استفاده از دانش پزشکی، پنجاه سال آخر دوره ترویج بهداشت و ریشه کردن بیماری در جامعه می شود بطوریکه عمر طولانی شده و مرگ و میر از میان می رود

پزشکی و درمان هر دردمند
در تندرستی و راه گزند

چنین سال سیصد همی رفت کار
ندیدند مرگ اندر ان روزگار

برای بزرگداشت پیشرفتهای سیصد ساله، جمشید با کشتی سفری به چند کشور می رود. او سپس با ساخت یک گردونه مزین به گوهر در اولین روز بهار، بتوسط دیوان در آسمان به پرواز در می آید. این روز پر شکوه را مردم نوروز خوانده و آنرا هر سال با جشن و سرور برگزار می کنند

به فرکیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

چو خورشید تابان میان هوا
نشسته برو شاه فرمانروا

به جمشید بر گوهر افشاندند
مر انروز را روز نو خواندند

چنین جشن فرخ از ان روزگار
به ما ماند از ان خسروان یادگار

جمشید که از پیشرفت و آبادانی کشور مفتخر و مغرور شده است ادعای خدایی می کند. او بزرگان را فرا خوانده و یادآور می شود که رفاه و اسایش همگان از همت اوست و تنها او در گیتی فرمانرواست

جهان را به خوئی من آراستم
چنان است گیتی کجا خواستم

خور و خواب و آرامتان از من است
همان کوشش و کامتان از من است

بزرگی و دیهیم شاهی مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست

به جهت ناسپاسی از عنایت یزدان، فره ایزدی از جمشید رخت بسته، اعتماد مردم از او سلب شده، جامعه رو به زوال رفته، و کشور دچار نا امنی و زدوخوردهای داخلی می شود

ز گیتی سر شاه یزدان شناس
ز یزدان بیچید و شد ناشناس

برو تیره شد فره ایزدی
به کزی گرایید و نابخردی

از ان پس برآمد از ایران خروش
پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

بزرگان لشکری و کشوری جهت براندازی جمشید به سراغ ضحاک ماردوش که یک حاکم تازی است می روند و او را به پادشاهی ایران می رسانند. جمشید متواری و سرانجام بعد از گذشت صد سال اسیر شده و به دستور ضحاک به نحو فجیعی به قتل می رسد. ضحاک تازی با کشتن جوانان ایرانی جهت سیرابی مارهایش به فرمانروایی خود ادامه می دهد تا اینکه با انقلاب کاوه و رهبری فریدون در کوه دماوند به بند کشیده می شود

سواران ایران همه شاه جوی
نهادند یکسر به ضحاک روی

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ
یکایک ندادش سخن را درنگ

به اره ش سراسر بدو نیم کرد
جهان را از او پاک و پر بیم کرد

غمنامه جمشید نشیی است از اوج اسایش به قعر وحشت در زیر سلطه بیگانه. فراز ایران به اوج اسایش مدیون نبوغ و رهبری جمشید است که ابداعاتش در تاریخ کهنسال جهان بی نظیر می باشد. سقوط ایران به قعر وحشت هم بدهکار خودپرستی و بیخردی اوست که با خیانت درباریان منجر به تسلط ماردوش تازی می شود. جهش شاهانه از باخردی به بیخردی واقعه بی تکراری است. همانطور که رفتار دوگانه جمشید منجر به تسلط ضحاک تازی گشت، جهش مشابه خسرو پرویز موجب تزلزل ساسانی و زمینه ساز هجوم عمر تازی شد که با شهادت رستم فرخزاد و قتل یزدگرد، دومین حکومت تازیان بر ایران اریایی تحمیل گردید

در دوران معاصر هم می توان تشابه با غمنامه جمشید یافت که ان نشیی است از اوج اسایش به قعر وحشت در زیر سلطه بیگانه پرست. رضا شاه بعد از تحویل گرفتن ایرانی ویران و وابسته به روس و انگلیس در مدتی بس کوتاه بنیاد کشوری امن. آباد، و مستقل را می سازد. ایشان با حمله روس و انگلیس از میهن رانده شده و پادشاهی را تحویل پسر ارشدش می دهد محمد رضا شاه بعد از خروج انگلیس و رهایی اذربایجان از چنگال روس گرفتار توطئه برای برکناری و سوّ قصد جهت فنانی می شود. سرانجام با درایت خود و حمایت مردم، اصول انقلاب سفید را به اجرا می گذارد و در مدتی بس کوتاه جامعه ی پویا و اقتصادی شکوفا می سازد که مورد رشک دشمن و تحسین دوست می گردد

با افزایش قیمت نفت و درآمد حاصله از صادرات ان، محمد رضا شاه اداره امور کشوری را تحت نظر گرفته بطوریکه نخست وزیرش با تکه کلام "جان نثار" نمی تواند در مورد سود و زیان شتاب بسوی "دروازه های تمدن بزرگ" گویا باشد در مدیریت امور لشکری نیز شاه رهبر است بطوریکه بزرگان ارتش با ستایش ایشان بنام "خدایگان" چاره یی جز همگامی ندارند. محمد رضا شاه که متفکری پیشرو و دانا می باشد دامی بنام "حقوق بشر" را که در راهش گسترده اند به وضوح نمی بیند. او در گفتگو با رسانه های غربی و در جواب به سوالات گستاخانه خبرنگارانیشان به انتقاد از "چشم ابی ها" می پردازد و به انها گوشزد می کند که او ایرانی مفتخر از تاریخ باستان و مستقل از نفوذ بیگانه را رهبری می کند

در این برهه حساس از تاریخ است که "چشم ابی ها" با پیوند دادن "ارتجاع سرخ" با "ارتجاع سیاه" و حمایت مالی و سازمانی از انها، شورش عظیمی بر پا می کنند که مقابله با ان نیاز به خونریزی دارد. اما محمد رضا شاه برای اجتناب از ریختن خون هموطنان خود تصمیم به ترک میهن بسوی پایانی غم انگیز می گیرد، ولی هشدار می دهد که چنین شورش ایران را بجای رسیدن به "تمدن بزرگ" گرفتار "وحشت بزرگ" خواهد کرد. بعد از حذف بزرگان کشوری و لشکری وفادار به شاه، ارتجاع سیاه" بر "ارتجاع سرخ" غلبه کرده و برای سومین بار در تاریخ تازیان بر ایران حاکم می شوند. با رواج و افزایش قتل، غارت، تجاوز، و فساد "وحشت بزرگ" سراسر این دیار کهن را فرا می گیرد

دریغ است که ایران ویران شود
کنام زاغان و گرگان شود
دریغ است
دریغ